

# تبیین آگاهی از دیدگاه یگانه‌انگاری راسلی و ارزیابی کارآمدی آن در پاسخ به مسئله ذهن- بدن

نیلوفر شاهین‌نیا\*

ابراهیم آزادگان\*\*

۵۱

ذهن

تبیین آگاهی از دیدگاه یگانه‌انگاری راسلی و ارزیابی کارآمدی آن در پاسخ به مسئله ذهن- بدن

## چکیده

آگاهی و جایگاه آن در طبیعت از اصلی‌ترین پرسش‌ها در فلسفه ذهن است و ارتباط تنگاتنگی با مسئله ذهن- بدن دارد. تبیین‌های متفاوتی در مورد نسبت آگاهی با جهان طبیعت وجود دارد که به نظر می‌رسد در همان دوگانه سنتی فیزیکیالیسم و دوگانه‌انگاری جای می‌گیرد. درحالی‌که هر دو تبیین با مشکلاتی مواجه‌اند که از مقبولیت آنها کاسته است، یگانه‌انگاری راسلی ادعا می‌کند که توانسته است از این دوگانه فاصله بگیرد، آگاهی را با ویژگی‌های منحصر به فردش توضیح دهد و نسبت آن را با طبیعت مشخص کند؛ به گونه‌ای که اصل بستار علی نیز بر اساس این ایده قابل توجیه باشد. در این مقاله ابتدا به توضیح این دیدگاه پرداخته و گرایش‌های مختلف آن را بررسی می‌کنیم؛ سپس همه‌روان‌انگاری را به عنوان نتیجه‌ای برای یگانه‌انگاری راسلی توضیح می‌دهیم و در آخر بر این پرسش متمرکز می‌شویم که آیا یگانه‌انگاری راسلی توانسته راه حلی برای تبیین آگاهی و مسئله ذهن- بدن بیابد یا نه.

**واژگان کلیدی:** آگاهی، یگانه‌انگاری راسلی، همه‌روان‌انگاری، ویژگی‌های پدیداری، فیزیکیالیسم.

\* دانشجوی دکتری فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف (نویسنده مسئول).

nil.shahinnia@gmail.com

\*\* استادیار گروه فلسفه علم دانشگاه صنعتی شریف. ebrahimazadegan@gmail.com

تاریخ تأیید: ۹۶/۲/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۱۵

## مقدمه

آگاهی یا به عبارت بهتر تجربه آگاه از پیچیده‌ترین و رمزآلودترین پدیده‌هایی است که بشر را درگیر خود کرده است. با وجود آنکه شهود ذهن آگاه برای همه میسر است، چگونگی و چرایی آن از سؤالاتی است که هنوز در پرده‌ای از ابهام قرار دارد و پاسخی درخور نیافته است.

مفهوم آگاهی از جمله مفاهیمی است که نمی‌توان بنیادی‌تر از آن، برای تعریف پیدا کرد و هر تعریف دیگری بر ابهام آن خواهد افزود؛ به محض کاربرد مفهوم آگاهی، معنای آن دریافت می‌شود و اضافه‌کردن هر مفهوم دیگری برای توضیح، از روشنی و جامعیت آن می‌کاهد. اما شهود آگاهانه تجربه سبب می‌شود ویژگی‌هایی چون شخصی‌بودن، خصوصی‌بودن و دسترسی مستقیم را منحصر به آن بدانیم و تئوری‌های فیزیکالیستی را با نادیده‌گرفتن این ویژگی‌ها ناکارآمد ارزیابی کنیم. استدلال‌های تصوری‌پذیری\* و معرفت\*\* از جمله گواهان این مدعا هستند.

از طرفی نظریات دوگانه‌انگارانه با وجود نگه‌داشتن شهود آگاهی و ویژگی‌های

---

\* استدلال تصوری‌پذیری (Concivibility argument) بر پایه تصور موجودی به لحاظ فیزیکی کاملاً مشابه انسان، شکل گرفته است. این موجود که زامبی نام دارد، همه خواص ظاهری و فیزیکی و رفتاری مشابه انسان عادی را دارد؛ اما فاقد هرگونه احساس است. اگر زامبی قابل تصور باشد و اگر این قابل تصور بودن پلی برای ممکن‌بودن در نظر گرفته شود، آن‌گاه ممکن‌بودن وجود زامبی ضرورت پیشینی فیزیکالیسم را رد می‌کند (برای مطالعه بیشتر در مورد این برهان و اشکالات وارد بر آن، ر.ک: چالمرز، ۲۰۰۳، ص ۲۴۹).

\*\* استدلال معرفت (Knowledge argument) بر اساس یک آزمایش ذهنی طراحی شده است. مری دانشمند نابغه‌ای است که تمام دانش فیزیک را در اختیار دارد؛ اما به دلیل زندگی در محیط سیاه و سفید در تمام عمر تصویری از رنگ ندارد. حال ادعا اینجاست که مری با بیرون‌آمدن از اتاق سیاه و سفید و مواجهه با رنگ‌ها تجربه جدیدی خواهد داشت و همین تجربه جدید، دانشی برای او پدید می‌آورد که قابل تقلیل به فیزیک نیست؛ بنابراین ویژگی‌های پدیداری ویژگی‌های فیزیکی نیستند. بر این برهان اشکالات زیادی وارد شده است و صورت‌بندی‌های مختلفی هم از آن ارائه شده است (ر.ک: همان، ص ۲۵۰).

خاص آن، در یافتن رابطه بین ذهن و بدن ناتوان بوده، نتوانسته‌اند این رابطه را در کنار اصل بستار علی (Physical causal closure) فیزیکی تبیین کنند. در این مقاله به نظریه یگانه‌انگاری راسلی می‌پردازیم که ادعا می‌کند توانسته است از پس مشکلات هر دو نظریات فیزیکالیستی و دوگانه‌انگارانه بر آید؛ یعنی در کنار قبول اصل بستار علی فیزیکی، رابطه ذهن و بدن را تبیین کند و آگاهی را با ویژگی‌های منحصر به فردش توضیح دهد. در ابتدا یگانه‌انگاری راسلی، سپس گرایش‌های جدیدتر آن را بررسی می‌کنیم و نتایج برآمده از گرایش مورد تأکید چالمرز، یعنی همه‌روان‌انگاری (Panpsychism) را مورد بحث قرار می‌دهیم.

### الف) یگانه‌انگاری راسلی

اگر بخواهیم به صورت مجمل ایده یگانه‌انگاری راسلی را طرح کنیم، به یک تقسیم‌بندی برای تبیین دو نوع ویژگی نیاز داریم: ویژگی‌های پایه یا ذاتی که فیزیک قادر به تشخیص و تبیین آنها نیست و دیگری ویژگی‌هایی که فیزیک می‌تواند در ساختارهای فضا-زمانی و معادلات انتزاعی خود آنها را تبیین کند. علاوه بر این تقسیم‌بندی در نظر گروهی از یگانه‌انگاران این عناصر ذاتی و بنیادهای اولیه عالم نه تنها وجود دارند، بلکه پایه‌ای برای ویژگی‌های غیرذاتی نیز محسوب می‌شوند. آگاهی و ویژگی‌های پدیداری از جمله این ویژگی‌های بنیادی است که فیزیک به دلیل ذات ساختاری خود نمی‌تواند تبیین مناسبی برای آن ارائه دهد؛ پس می‌توان آگاهی را به عنوان ویژگی ذاتی؛ اما غیرقابل دسترس در فیزیک تعریف کرد. اینچنین آگاهی و ویژگی‌های منحصر به فرد آن به عنوان یک عنصر ذاتی و بنیادی در نظر گرفته شده و رابطه آن با فیزیک و ویژگی‌های فیزیکی محکم‌تر و عمیق‌تر از دوئالیسم تبیین می‌شود. یگانه‌انگاری راسلی بر پایه دو اصل استوار است که گرایش‌های مختلف بر سر آن توافق دارند و تعبیر و تفاسیر متفاوت از این دو اصل همه‌پذیر است که نظریات متفاوت را می‌سازد.

نخستین اصل، مربوط به ساختارگرایی فیزیک است. مطابق ساختارگرایی، فیزیک

هویات پایه خودش را بسیار انتزاعی و محض به صورت ساختاری/ رابطه‌ای توضیح می‌دهد (Alter & Nagasawa, 2012, p.424)؛ برای مثال جرم و انرژی ذره به عنوان شتاب در یک مسیر مشخص به وسیله یک نیروی مشخص معرفی می‌شود که در ارتباط با دیگر هویات موجود، در یک ساختار فضازمانی قابل توصیف است و هویات دیگر نیز به همین شکل، در همین ساختار معرفی می‌شوند. در نظر راسل فیزیک ساختار جهان را با جزئیات توضیح می‌دهد؛ اما درباره چستی خود این ساختارها سکوت می‌کند و به همین دلیل است که فیزیک، طبیعت ذاتی موجودات فیزیکی پایه را توضیح نمی‌دهد؛ بلکه فقط روابطی را که بر روابط فیزیکی پایه استوار است، توصیف می‌کند.

چگونگی و میزان اطلاعات بسیار انتزاعی که فیزیک نظری به ما می‌دهد، قابل فهم نیست. [فیزیک نظری] معادله‌های بنیادینی اثبات می‌کند که به وسیله آنها می‌توان با ساختار منطقی رویدادها مواجه شد؛ درحالی‌که ویژگی ذاتی رویدادها را که ساختار دارند، ناشناخته باقی می‌گذارد... فیزیک معادلات دقیقی به ما می‌دهد که به وسیله آن، ویژگی‌های انتزاعی از تغییرات را می‌توان به دست آورد؛ اما درباره اینکه خود تغییرات چه هستند و تغییرات از چه چیزی یا برای چه چیزی انجام می‌شوند، سکوت می‌کند (Russell, 1959, pp.17-18).

دومین اصل مربوط به وجود عناصر بنیادی است که در چستی و ماهیت آن اختلاف نظر وجود دارد و این عناصر بنیادی و ویژگی‌های ذاتی بسته به آنکه فیزیکی یا خنثی و یا پدیداری تعریف شوند، گرایش‌های مختلف یگانه‌انگاری راسلی را تعیین می‌کنند.

به‌طورعام می‌توان گفت که ما با دو دسته ویژگی مواجه‌ایم: دسته اول آنها که به‌طورمعمول در فیزیک می‌بینیم و فیزیک در ساختارهای فضا- زمانی قادر به داشتن تبیینی بر اساس همین ساختارهاست، مانند جرم، حجم، بار الکتریکی...؛ اما در مورد چستی این ویژگی‌ها و به عبارتی ذات آنها سکوت می‌کند. دسته دوم ویژگی‌هایی که

به دلیل خصوصیات غیرساختاری، ذاتی و غیرمشروط، قابل تبیین در فیزیک نیستند. با این تقسیم‌بندی ادعای دیگری توسط یگانه‌انگاران راسلی مطرح می‌شود که ویژگی‌های غیرذاتی و ساختاری و مشروط (هوبات و ویژگی‌هایی که فیزیک آنها را تبیین می‌کند، مانند جرم، حجم، انرژی...) بر پایه همان ویژگی‌های ذاتی و غیرمشروط شکل گرفته‌اند. این ویژگی‌های ذاتی، بنیان‌های اولیه جهان فیزیکی را تشکیل می‌دهند و بسته به اینکه این ویژگی‌های ذاتی خود، فیزیکی، غیرفیزیکی و خنثی هستند، گرایش‌های متفاوت یگانه‌انگاری را می‌سازند؛ اما با وجود تفاوت‌ها، در اینکه «عناصر پایه‌ای وجود دارند که ویژگی‌های قابل تبیین در فیزیک بر آنها استوار شده‌اند» بین تمام گرایش‌ها اتفاق نظر وجود دارد.

آنچه اختلاف‌آور است، همین چیستی ویژگی‌های ذاتی است که اینچنین راه را برای تفسیرهای متعدد باز می‌کند؛ چنان‌که در میان یگانه‌انگاران هم فیزیکالیست‌ها (Stoljar, 2011/ Pereboom, 2014/ Montero, 2014) را می‌توان یافت و هم قایلان به غیرفیزیکی بودن آگاهی که از ایده یگانه‌انگاری راسلی برای تبیین رابطه ذهن و بدن استفاده می‌کنند (Chalmers, 1996, 2003 & 2013a). به این ترتیب یگانه‌انگاری راسلی گستره‌ای از فیلسوفان را در بر می‌گیرد که اختلاف اصلی آنان در تعیین این ویژگی‌های ذاتی و پایه‌ای است که دیگر ویژگی‌های فیزیکی و ذهنی را می‌سازد. تعابیر متفاوتی که از طبیعت آنها و نقشی که در جهان فیزیکی ایفا می‌کند، وجود دارد که سبب‌ساز گرایش‌های متفاوت در یگانه‌انگاری راسلی شده است.

راسل این ویژگی‌های ذاتی را خنثی می‌داند؛ به این معنا که جهان فیزیکی از بنیادهای خنثی تشکیل شده که نه فیزیکی‌اند و نه ذهنی که این بنیاد خنثی را در ابتدا احساسات (Sensation) (۱۹۲۱)، سپس در آثار متأخرتر ادراکات (Percept) (۱۹۲۷، ۱۹۴۸ و ۱۹۵۹) می‌نامد. او در کتاب **تحلیل ذهن** پس از ارائه نظریات واقع‌گرایان آمریکایی مانند جیمز، پری و هالت از قول آنان به یک موجود خنثی (Neutral stuff) اشاره می‌کند که ذهن و ماده از آن ساخته شده‌اند، سپس تأکید می‌کند:

رنالیست‌های آمریکایی تا حدی درست می‌گویند- نه به‌طورکامل- که در بررسی ذهن و ماده، آنها را ساخته‌شده از موجود خنثی می‌دانند که خود نه ذهنی‌اند و نه فیزیکی و من قول ایشان را در باب احساسات می‌پذیرم؛ زیرا آنچه دیده یا شنیده می‌شود، هم تعلق به علم فیزیک دارد و هم به روان‌شناسی؛ اما تصاویر ذهنی را تنها متعلق به ذهن می‌دانم و حوادث و اتفاقاتی که در هیچ تجربه‌ای واقع نمی‌شوند و جزء هیچ تجربه‌ای نیستند- اگر وجود داشته باشند- متعلق به عالم فیزیکی هستند (Russell, 1921, p.25).

در توضیح ایده راسل این نکته در محوریت است که ویژگی‌ها و کیفیاتی که ما در احساسات خود از آن آگاه می‌شویم، نه فیزیکی است و نه ذهنی، بلکه با فرایند علی تبدیل به جهان فیزیکی و ذهنی می‌شوند. هرچند آنچه سبب تمایز ذهن و بدن شده، نه جنس (Stuff) متفاوت آنها، بلکه فرایند قوانین علی متفاوت است؛ اما این قول بدان معنا نیست که راسل تنها هویت خنثی را موجود در جهان می‌داند، بلکه در نظر او موجوداتی در جهان وجود دارند که تنها از قوانین فیزیکی تبعیت می‌کنند، مانند موجودات مادی ادراک‌نشده یا موجوداتی که صرفاً ذهنی‌اند، مانند تخیلات و در این بین احساسات به عنوان موجودات خنثی تابع هر دو هستند. در واقع او مرز میان فیزیک و ذهن را می‌پذیرد؛ اما آن را قابل تبدیل به یکدیگر می‌داند (wishon, 2015, p.101؛ تا حدی که در انتهای کتاب تحلیل ماده (Ibid, 1927, p.402) مرز بین موجودات فیزیکی و ذهنی را غیرواقعی تلقی می‌کند.

راسل در آثار خود مصادیق متفاوتی از این هویت خنثی که بنیاد ذهن و بدن است، معرفی می‌کند، اما چنین هویت‌های وجود دارند و به تبع این هویت یکسان، یگانه‌انگاری برقرار است. با توجه به آنچه گفته شد و آنچه در ادامه از نوراسلی‌ها نقل خواهیم کرد، راسل خود مدافع تنها یکی از گرایش‌های یگانه‌انگاری راسلی است؛ یعنی در دسته‌بندی‌هایی که بر اساس تبیین هویت‌های پایه و ویژگی ذاتی عالم که در همه موجودات وجود دارد، شکل گرفته است، تئوری راسل در یک دسته از آن، یعنی یگانه‌انگاری خنثی جای می‌گیرد.

به دلیل حفظ سیر تاریخی مسئله، ابتدا به *راسل* پرداختیم و گرایش مورد نظر او را معرفی کردیم؛ اما نوراسلی‌ها تفاسیر متفاوتی از ایده *راسل* دارند. عده‌ای این ویژگی‌های ذاتی را که به صورت پدیداری ظاهر می‌شوند، فیزیکی، اما متفاوت از آنچه نظریات فیزیکی معرفی می‌کنند، دانسته و صبغه فیزیکالیستی به این ایده داده‌اند. در این میان فیلسوفان دیگری نیز با پدیداری‌دانستن بنیادهای اصلی عالم و ذاتی‌دانستن آن برای ماده، به همه‌روان‌انگاری رسیده‌اند.

### ب) یگانه‌انگاری نوراسلی

نوراسلی‌ها با حفظ هر دو اصل یگانه‌انگاری راسلی، تبیین متفاوتی از این ویژگی ذاتی ماده داشته‌اند که در کنار *راسل*، چهار گرایش اصلی یگانه‌انگاری راسلی را شکل می‌دهند. دسته اول، آنها که این ویژگی ذاتی ماده را فیزیکی دانسته، در طیف فیزیکالیست‌ها قرار گرفته‌اند و با تمایزی که بین دو دسته از مفاهیم فیزیکی قرار داده‌اند، هر دو اصل یگانه‌انگاری راسلی را تأمین می‌کنند. دسته دوم کسانی که این ویژگی‌ها را پدیداری تبیین می‌کنند؛ به‌طوری‌که آگاهی و تجربیات پدیداری را از ویژگی‌های ذاتی ماده می‌دانند.

دسته سوم ویژگی‌های ذاتی را پدیداری نمی‌دانند؛ اما آنها را با خواصی تعریف می‌کنند که ویژگی‌های پدیداری را می‌سازند. دسته چهارم مطابق نظر *راسل* این ویژگی‌های ذاتی را خنثی می‌دانند که با قوانین علیّی تبدیل به هویات فیزیکی و پدیدارها می‌شوند.

چنان‌که گفته شد، این چهار گرایش با تفاوت در تبیین ویژگی‌های ذاتی و بنیادی از یکدیگر متمایز می‌شوند، گرچه در داشتن اصول یگانه‌انگاری راسلی اتفاق نظر دارند. در این بخش ابتدا گرایش فیزیکالیستی از یگانه‌انگاری را بررسی کرده، سپس به نوراسلی‌هایی چون *چالمرز* که طرفدار غیرفیزیکی‌بودن ویژگی‌های ذاتی ماده هستند، می‌پردازیم.

فیزیکالیست‌های پایبند به ایده یگانه‌انگاری راسلی، در عین حال که خود را تماماً فیزیکالیست یا ماده‌انگار می‌دانند، هر دو مؤلفه راسل در تبیین یگانه‌انگاری را نیز حفظ می‌کنند و در این مسیر است که تعاریف جدیدی از فیزیکالیسم (Maxwell, 1978, p.121) حتی ماده‌انگاری (Strawson, 2008) ارائه می‌دهند. آنها نقش مرکزی آگاهی و ویژگی‌های پدیداری را در حالات ذهنی نگه داشته، به تبیین مسئله ذهن و بدن می‌پردازند.

استالجر بین دو مفهوم از موجودات فیزیکی و به تبع آن، دو مفهوم از فیزیکالیسم تفاوت قایل می‌شود و از این مسیر، ویژگی‌های ذاتی و غیرذاتی را توضیح می‌دهد که با وجود مادی در نظر گرفتن آگاهی و تجربیات پدیداری، بتواند از مشکلات فیزیکالیسم رهایی یابد.

این دو مفهوم از هویات و ویژگی‌های فیزیکی را مفهوم «مبتنی بر نظریه» (the theory-based conception) و مفهوم «مبتنی بر شیء» (the object-based conception) می‌نامد (Stoljar, 2001, p.313). این تقسیم‌بندی بیانی دیگری از تقسیم خواص و ویژگی‌ها به غیرمشروط (Categorical) و مشروط (Dispositional) است. هویات و خواص فیزیکی مبتنی بر نظریه، آن دسته از ویژگی‌هایی هستند که تئوری‌های فیزیکی آن را معرفی می‌کنند یا به صورت متافیزیکی قابل تقلیل به این ویژگی‌ها هستند؛ مانند هویات مرسوم در فیزیک مثل جرم و حجم. دلیل اینکه ما جرم را یک ویژگی فیزیکی می‌دانیم، حضور آنها در تئوری‌های فیزیکی و تعاریفی است که علم فیزیک در ساختارهای فضازمانی خود در اختیار ما قرار می‌دهد.

دسته دوم (خواص مبتنی بر شیء) ویژگی‌هایی هستند که ذات و طبیعت فیزیکی اشیا مستلزم فیزیکی دانستن آنهاست یا ویژگی‌هایی که به صورت متافیزیکی قابل تقلیل به این خواص باشند؛ برای مثال اگر ما درخت، چوب و سنگ را موجوداتی فیزیکی بدانیم، خاصیت سنگ‌بودن و چوب‌بودن یک ویژگی فیزیکی است؛ همچنین در مورد دیگر ویژگی‌ها، اگر جرم‌داشتن از ویژگی‌های ذاتی اشپای مادی بود، این ویژگی را



می‌توان از دسته مفاهیم مبتنی بر شیء به شمار آورد.\*

به تعبیر دیگر و از طریق بررسی آثار علی نیز می‌توان این دسته‌بندی را در نظر آورد که «ویژگی‌های ذاتی و غیرمشروط» علت «ویژگی‌های مشروط» و بعد از آن «ویژگی‌های مشروط» منشأ اثر در «رویدادها» هستند که در واقع قوای علی «ویژگی‌های مشروط» در رویدادها را «ویژگی‌های غیرمشروط» تأمین می‌کند. (pereboom, 2015, pp.300-301) چنان‌که شومیکر نیز چنین تقسیم‌بندی را برای ویژگی‌های اشیا از لاک اقتباس و با این تقسیم‌بندی قوای علی را تعریف می‌کند:

مطمئناً بین ویژگی‌های مشروط و غیرمشروط تمایز قرار می‌دهیم که برای هر دو نوع می‌توانیم مثال‌هایی را ذکر کنیم؛ علاوه بر این به نظر واضح است قدرتی که ویژگی‌های مشروط دارند، متکی بر ویژگی‌های غیرمشروط است. درست مانند نظر جان لاک که قدرت اشیا متکی به کیفیات اولیه است (shoemaker, 1980, p.112).

علم فیزیک نیز به دلیل ذات ساختاری خود تنها ویژگی‌های مشروط را تبیین می‌کند؛ درحالی‌که این ویژگی‌ها نیازمند خواص بنیادی و غیرمشروط هستند. درواقع جرم، انرژی و دیگرخواص قابل توضیح در فیزیک یا حتی دیگرویژگی‌ها مانند شکستگی‌بودن، نرم و زبر و سفت‌بودن، نیازمند هویات پایه‌ای هستند که بتوانند این خواص را تبیین کنند و پایه‌ای بنیادی برای این ویژگی‌ها باشند؛ پس اگر صرفاً مفاهیم قابل توضیح در فیزیک را فیزیکی در نظر بگیریم و فیزیکالیسم را بر اساس مفاهیم مبتنی بر نظریه تعریف کنیم، این ویژگی‌های غیرمشروط که فیزیک در مورد آن سکوت می‌کند، غیرفیزیکی است؛ اما اگر هویات فیزیکی و به تبع آن فیزیکالیسم را با مفاهیم

\* استالجر در مقاله متأخر خود ۲۰۱۴ این دسته‌بندی را به صورت کیفیات فیزیکی استاندارد و کیفیات فیزیکی غیراستاندارد نام‌گذاری می‌کند که کیفیات استاندارد، ویژگی‌هایی هستند که فیزیک در نظریه‌های خود آنها را بیان می‌کند و غیراستاندارد آن دسته دیگری هستند که فیزیک در مورد آنها سکوت می‌کند و بر همین اساس نیز ماده‌انگاری استاندارد و غیراستاندارد را معرفی می‌کند. (Stoljar, 2001, p.313)

مبتنی بر شیء تعریف کنیم، به گفته استالجر (Stoljar, 2001, p.314) دلیلی برای غیرفیزیکی دانستن آنها نداریم.

در این نوع فیزیکالیسم که استالجر با تمایز گذاشتن بین مفاهیم و هویات فیزیکی آن را تعریف می‌کند، هر دو مؤلفه یگانه‌انگاری راسلی تأمین می‌شود: اولاً ویژگی‌های غیرمشروط و ذاتی وجود دارد که پایه‌ای برای ویژگی‌های مشروط هستند؛ ثانیاً فیزیک و تئوری‌های فیزیکی تنها آن ویژگی‌های مشروط را به ما معرفی می‌کنند و در مورد ویژگی‌ها و کیفیات ذاتی و غیرمشروط سکوت می‌کند. \* هرچند در مورد مصادیق این ویژگی‌های ذاتی و غیرمشروط، حتی معیار تمایز بین ذاتی و غیرذاتی اختلاف نظر وجود دارد و از ماده اولیه ارسطویی تا بعد و حجم و نیرو و سختی... به عنوان مصداق ویژگی‌های ذاتی نام برده شده و اتفاق نظر در این جا وجود ندارد، اما به هر حال این ویژگی‌ها در مونیزم راسلی مورد اختلاف نیست.

به گفته برخی فیزیکالیست‌های طرفدار یگانه‌انگاری راسلی (Torin Alter and Robert J. Howell, 2015) در صورت پذیرفتن شهود آگاهی، برای تبیین آن، چاره‌ای جز ذاتی‌دانستن آگاهی برای ماده وجود ندارد و این ویژگی ذاتی به دلیل داشتن خصوصیتی منحصربه‌فرد، در فیزیک قابل تبیین نیست. اما اختلافی که گرایش فیزیکالیستی از این نظریه با دیگرگرایش‌ها دارد، در مادی‌دانستن ویژگی ذاتی است. دیوید چالمرز تفسیر دیگری از یگانه‌انگاری راسلی ارائه می‌کند که هرچند در مبانی با فیزیکالیست‌ها هم‌رأی است، در تبیین ویژگی ذاتی آن را پدیداری دانسته، در واقع آگاهی و ویژگی‌های پدیداری را از جمله خواص ذاتی ماده می‌داند.

---

\* تفاوت مونیزم راسلی و فیزیکالیسمی که چالمرز (۲۰۰۲) آن را فیزیکالیسم نوع C می‌داند، در اینجاست که این نوع فیزیکالیسم، فیزیک ایدئال را برای توضیح کیفیات بنیادی و ذاتی کافی می‌داند؛ درحالی‌که چالمرز و دیگر فیلسوفان قایل به مونیزم راسلی به دلیل ذات ساختاری علم فیزیک بررسی کیفیات ذاتی اشیای فیزیکی را برای تئوری‌های فیزیکی خواه فیزیک متداوال و خواه فیزیک ایدئال ممکن نمی‌دانند (Chalmers, 2014, p.329).

## ج) همه‌روان‌نگاری

تا اینجا دو تفسیر از یگانه‌نگاری راسلی را شرح دادیم؛ اما تفسیر دیگری وجود دارد که در آن، ویژگی ذاتی یک ویژگی پدیداری تلقی شده است؛ به عبارت دیگر آگاهی خود از ویژگی‌های بنیادی جهان ماده است و نتیجه قبول این گرایش، پذیرش همه‌روان‌نگاری، یعنی نسبت‌دادن آگاهی به کل جهان است.

همه‌روان‌نگاری ایده‌ای است جهان‌شناختی که در پیوند با تبیین ذهن و آگاهی، آن را از ویژگی‌های اصلی و بنیادی جهان و موجودات می‌داند و از این طریق تمامی موجودات و اشیا در عالم را دارای آگاهی به حساب می‌آورد و بر خلاف دیگر تئوری‌ها که از آگاهی انسانی صحبت می‌کنند، این ایده به دنبال تبیین آن برای کل جهان فیزیکی است.\*

در تعریفی ساده می‌توان گفت که در نظریه همه‌روان‌نگاری، همه اشیا و موجودات، حتی سیستم‌های متشکل از موجودات، دارای یک تجربه درونی و شخصی از اطراف خود هستند (Skrbina, 2005, p.16). این نظریه که قدمت آن به دوران یونان و فلاسفه پیشاسقراطی باز می‌گردد، داشتن ذهن و تجربه‌های پدیداری را تنها منحصر به انسان‌ها و حیواناتی که تا حدی هوشمند به نظر می‌رسد، نمی‌داند.

البته ذکر این نکته ضروری است که ذهن، خصوصاً آگاهی را نباید در معنایی که متداول و برای آگاهی نوع انسان به کار می‌بریم، استفاده کرد. آگاهی دارای انواع و مراتبی چون خودآگاهی است (Clarke, 2003, p.2) و برخی از مراتب صرفاً مختص

---

\* تفاوتی که این نظریه با ایده‌ی نوخاسته‌گرایی (Emergentism) دارد در اینجاست که برخلاف پنسایکیزیم، بر اساس ایده‌ی نوخاسته‌گرایی ظهور ذهن و آگاهی از موجودات فیزیکی غیرقابل تبیین است و همچنین موجودات ذره‌ای فیزیکی چون کوآرک و لیپتون و بوزون‌ها عاری از هرگونه آگاهی هستند ولی آگاهی در موجودات ماکروسکوپی مانند انسان طی یک فرایند غیرقابل تبیین بر اساس رسیدن به سطحی از قابلیت و پیچیدگی پدید آمده است. درحالی که پنسایکیزیم آگاهی را جزوی از بنیاد این عالم و تمام موجودات می‌داند (Seager, 2010)

انسان است. در واقع به‌کاربردن و استفاده از واژه آگاهی به معنای عام، داشتن درکی کیفی از پیرامون است و مشابه‌انگاری آن با آگاهی مختص انسان و به تبع انتظارداشتن رفتاری آگاهانه از سوی دیگر موجودات، خلاف شهود و عرف عام است.

ممکن است ما شباهت‌های زیادی بین ذهن انسان و برخی اقسام خاص حیوانات ببینیم و مفهوم [آگاهی] را با درجات متفاوتی از اطمینان بتوانیم به آنها نسبت بدهیم؛ اما ممکن است چنین شباهتی بین گیاهان و موجودات غیرزنده مشاهده نشود؛ بنابراین نسبت‌دادن آگاهی به آنها مسخره به نظر برسد، اما این از تعصب انسانی ماست؛ پس برای غلبه بر این انسان‌محوری همه‌روان‌نگارها از ما می‌خواهند که ذهن‌داشتن دیگر موجودات را نه در اصطلاح آگاهی انسانی، بلکه به صورت یک ویژگی خاص و جهان‌شمول برای اشیای فیزیکی ببینید که آگاهی موجودات غیرزنده و آگاهی انسانی زیرمجموعه آن هستند (Skrbina, 2005, p.17).

آنچه همه‌روان‌نگاری را به ایده‌ای جذاب تبدیل کرده است، ویژگی‌های منحصر به فردی است که برای تبیین آگاهی در جهان و به‌طور خاص، ذهن در اختیار ما قرار می‌دهد که بر خلاف دیدگاه مکانیکی که از طبیعت وجود دارد، آن را موجودی ساکن و مرده در یک ساختار مکانیکی از ماده و حرکت نمی‌داند. در ادامه این تبیین است که می‌توان از نتایج آن در دیگر حوزه‌های فلسفی از جمله اخلاق، رابطه انسان و طبیعت، محیط زیست و... بهره گرفت.

تا کنون استدلال‌های متفاوتی بر اثبات همه‌روان‌نگاری اقامه شده است، حتی برخی مؤیدات تجربی چون نظریه تکامل برای آن یافته‌اند (Seager, 2015)؛ اما با توجه به استدلال‌های متفاوت، تفسیرها و گرایش‌های متفاوتی بر این نظریه وجود دارد که به موضوع همه‌روان‌نگاری و همه نتایج فلسفی آن خارج از موضوع این مقاله است. در این مقاله صرفاً گرایش برآمده از یگانه‌انگاری راسلی بررسی می‌شود. در واقع همه‌روان‌نگاری را نتیجه یگانه‌انگاری راسلی در نظر گرفته، به تبیین و بررسی توانایی آن در حل مسئله هوشیاری آن می‌پردازیم.

به تعبیر اسپریگ (1999) در این نظر آگاهی چونان «چیزی» (Stuff) در جهان فیزیکی، در کنار دیگر موجودات و ویژگی‌های مادی در نظر گرفته می‌شود؛ ویژگی‌ای که فیزیک به دلیل ذات ساختاری‌اش نمی‌تواند کیفیت آن را توضیح دهد و صرفاً تجربه فاعل شناساست که امکان درک آن را فراهم می‌کند؛ از این روست که نظریه‌ای جایگزین برای حل مسئله‌ی ذهن-بدن و چگونگی حضور آگاهی با ویژگی‌های منحصر به فردش در جهان فیزیکی مطرح می‌شود.

در میان نوراسلی‌ها، دیوید چالمرز بر اساس نقد رویکردهای فیزیکالیستی و تقلیل‌گرایانه با تأکید بر منحصر به فرد بودن ویژگی‌های آگاهی و تجربه‌های پدیداری و همچنین در کنار مشکلات تبیین‌های دوئالیستی، به راه حل جایگزین یگانگانگاری راسلی می‌رسد و در این مسیر برای تبیین آگاهی، مطالعات تجربی مرسوم را ناکافی می‌داند. تکیه بر داده‌های اول شخص و محدودیت‌های معقول به این معناست که نظریه آگاهی، ویژگی نظری خواهد داشت که به وسیله بیشتر نظریه‌های علمی نمی‌توان آن را به اشتراک گذاشت (Chalmers, 1996, p.218). فیزیک متداول ویژگی‌های مطرح در فیزیک را چون جرم و انرژی و... در یک ساختار و روابط انتزاعی معرفی می‌کند و ویژگی‌های ذاتی آنها را رها می‌کند (Ibid, 2003, p.259).

چالمرز استدلال خود را بر پنسایکیزم، یک استدلال هگلی، معرفی می‌کند و در مسیر استدلالی خود از شیوه دیالتیکی بهره می‌گیرد که تز ماتریالیسم، آنتی‌تز دوئالیسم و نتیجه پنسایکیزم خواهد بود که در اثبات تز، استدلال بسته‌بودن علیت-علیه دوئالیسم- و در اثبات آنتی‌تز از استدلال تصورپذیری-علیه ماتریالیسم- استفاده می‌کند. (chalmers, 2013a, P. 248) هرچند او در مقاله‌ای دیگر (Ibid, 2013b) به نقد پنسایکیزم و اصلی‌ترین مشکل آن، یعنی مسئله ترکیب (Combination problem) می‌پردازد، این ایده را راه حلی جایگزین در تبیین آگاهی و جمع بین دوئالیسم و ماتریالیسم با فرار از مشکلات هر کدام می‌داند.

آنچه ماتریالیسم و دوگانگانگاری نامیده می‌شود، در اینجا بدین معناست که اگر

بپذیریم صدق پدیدارها (Q) مبتنی بر صدق میکروفیزیکی هاست (P) است، ماتریالیسم و در غیر این صورت دوگانه‌انگاری را پذیرفته‌ایم. در ادامه دو استدلال اصلی علیه دوگانه‌انگاری و فیزیکالیسم را طرح کرده، با استفاده از این دو استدلال، ناکارآمدی فیزیکالیسم و دوگانه‌انگاری سستی را نشان می‌دهیم که چالمرز در ادامه، همه‌روان‌انگاری را به عنوان راه حل پیشنهاد می‌کند. استدلال اصلی علیه فیزیکالیسم، استدلال تصورپذیری است. صورت استدلال بدین شرح است:

۱. تصور صدق پدیدارها بدون صدق میکروفیزیکی ها ( $P \& \sim Q$ ) ممکن است.
  ۲. اگر ( $P \& \sim Q$ ) قابل تصور باشد، آنها ( $P \& \sim Q$ ) به‌طورمتافیزیکی ممکن است.
  ۳. اگر ( $P \& \sim Q$ ) به‌طورمتافیزیکی ممکن باشد، آن‌گاه ماتریالیسم غلط است.
- نتیجه: ماتریالیسم غلط است.

همان‌طورکه گفته شد، این استدلال که بر اساس تصورپذیری موجودی به نام زامبی اقامه شده که به صورت فیزیکی کاملاً شبیه یک انسان، اما بدون آگاهی است، همین قابل تصور بودن زامبی، راه پذیرش امکان آن را فراهم کرده و این امکان، ضرورت متافیزیکی و پیشینی ماتریالیسم را رد می‌کند.

در رد دوگانه‌انگاری استدلال اصلی بر پایه بستار علی همسو با پذیرش فیزیکالیسم است (2013a, p.251) و آن استدلال بدین شرح است:

۱. ویژگی‌های پدیداری معلول رویدادهای فیزیکی هستند.
  ۲. هر معلول رویدادهای فیزیکی دارای تبیین کامل علی در فیزیک است.
  ۳. اگر هر معلول رویدادهای فیزیکی دارای تبیین کامل علی در فیزیک باشد، آن‌گاه هر ویژگی که به‌طورعلی وابسته به رویدادهای فیزیکی است، خود بر اساس ویژگی‌های فیزیکی بنا شده است.
  ۴. اگر هر ویژگی‌ای که به‌طورعلی وابسته به رویدادهای فیزیکی است، خود بر اساس ویژگی‌های فیزیکی بنا شده باشد، آن‌گاه ماتریالیسم درست است.
- نتیجه: ماتریالیسم صحیح است.

پس به یک بن بست می‌رسیم. ما با دو استدلال مواجه‌ایم که هر دو را قابل پذیرش می‌شمیریم؛ اما این دو استدلال نتایج متناقضی دارند. چالمرز در اینجا سنتز را همه‌روان‌نگاری معرفی می‌کند.

### د) سنتز: همه‌روان‌نگاری

آنچه چالمرز (Chalmers, 2013a, p.252) به عنوان همه‌روان‌نگاری در پی تبیین آن است، آگاه‌بودن موجودات فیزیکی و موجودات فیزیکی ذره‌ای است؛ به این معنا که «تجربه کلان» (Macroexperience) گونه‌ای از آگاهی پدیداری است که انسان‌ها و دیگر موجودات که آنها را دارای درجه‌ای از آگاهی می‌دانیم، مانند حیوانات، از آن برخوردارند، در واقع تجربه کلان شامل ویژگی‌های پدیداری کلان است (Macrophenomenal properties)؛ کیفیاتی که طبق گفته تامس نیگل مشخص می‌کند انسان‌بودن - یا دیگر موجودات دارای آگاهی - چه حسی دارد. تجربه ذره‌ای (Microexperience)، تجربه آگاهانه موجودات ذره‌ای است و ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای (Microphenomenal properties)، کیفیاتی هستند که مشخص می‌کنند ریزذره‌هایی چون فوتون‌ها و کوارک‌ها چه حسی دارند.

گرایش از همه‌روان‌نگاری در نتیجه مونیزم راسلی پدید می‌آید. بر مبنای آن تجربه کلان بر پایه تجربه ذره‌ای بنا شده و چنان‌که در فیزیک، صدق فیزیکی‌های در مقیاس کلان را بر پایه میکروفیزیکی‌ها می‌دانند، در اینجا نیز صدق تجربیات پدیداری انسان و دیگر موجودات بر پایه ریزذرات و تجربه پدیداری آنها مشخص می‌شود. پس آنچه به عنوان همه‌روان‌نگاری مقوم (Constitutive panpsychism) می‌نامند، دو شرط دارد. ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای اولاً ذاتی در نظر گرفته می‌شوند؛ یعنی ریزذره‌ها و ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای با یکدیگر این‌همانی دارند؛ ثانیاً ویژگی‌های پدیداری کلان را تشکیل می‌دهند. هرچند مبنایی بودن ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای در تمام گرایش‌های همه‌روان‌نگاری ضروری نیست و برخی گرایش‌ها ویژگی‌های پدیداری کلان را ناشی

از ویژگی‌های پدیداری ریزذرات نمی‌دانند. در این گرایش‌ها از همه‌روان‌انگاری، مشکل برهم‌کنش ذهن و بدن و رابطه علی بین این دو کماکان برقرار است؛ اما در پنسایکیزم مقوم، رابطه علی ذهن و بدن به وسیله ریزذرات و این‌همانی ویژگی‌های پدیداری و فیزیکی در آنها تبیین می‌شود. یگانه‌انگاری راسلی هم که بر پایه ویژگی‌های ذاتی موجودات بنا شده و ادعا می‌کند مسئله رابطه ذهن و بدن را از این طریق حل کرده، در دفاع از این گرایش همه‌روان‌انگاری استدلال می‌کند:

همه‌روان‌انگاران راسلی دیدگاهی است که در آن، برخی ماهیت‌ها (Quiddities) ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای هستند. در این دیدگاه لازم است ماهیت‌هایی وجود داشته باشد- جدا از کیفیاتی که نقش جرم و انرژی و... را بازی می‌کنند- که دست‌کم برخی آنها پدیداری باشد... ویژگی‌های پدیداری بنیادی نقش میکروفیزیکی‌های اصلی را بازی می‌کنند و زمینه‌ای برای ساختارهای بنیادین میکروفیزیکی به شمار می‌آیند... در این دیدگاه ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای به عنوان ویژگی‌های ذاتی در نظر گرفته می‌شود که نقش‌هایی را در ارتباط با میکروفیزیکی‌ها بازی می‌کنند و همچنین پایه‌ای برای ویژگی‌های پدیداری کلان محسوب می‌شوند (Chalmers, 2013a, pp.254-255).

مطابق همه‌روان‌انگاری راسلی ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای دقیقاً نقشی علی در فیزیک ایفا می‌کند. ویژگی‌هایی وجود دارد که بیشترین نقش‌های بنیادین علی را در فیزیک ایفا می‌کنند؛ مانند نقش جرم و نقش انرژی و... و ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای که نقش جرم را بازی می‌کنند، به صورت علی مسئول جذب موجودات دیگر هستند. این علیت شامل تخطی از قوانین فیزیک نیست، بلکه این نوع علیت بنیادی برای قوانین فیزیک است (Ibid, p.257).

نتیجه آنکه این ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای نه تنها پایه و بنیادی برای ویژگی‌های پدیداری کلان مانند آگاهی و تجربیات پدیداری انسان هستند، بلکه ویژگی‌های فیزیکی ساختاری و مشروط را نیز موجب می‌شوند.

چالمرز در کنار ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای، مفهوم دیگری نیز معرفی می‌کند به نام



ویژگی‌های پدیداری پایه (Protophenomenal) و بر این اساس همه‌روان‌نگاری را مبتنی بر این ویژگی‌ها بنا و گرایش چهارم از مونیزم راسلی را تعریف می‌کند؛ ویژگی‌هایی که خود پدیداری نیستند، اما در صورت قرارگیری در ساختاری خاص ویژگی‌های پدیداری ایجاد می‌کنند. این ایده که چالمرز آن را شبیه به تئوری یگانگانگاری خنثی می‌داند (2013a, p.264) از ویژگی‌های پایه‌ای صحبت می‌کند که نه پدیداری و نه فیزیکی هستند، بلکه با قوانین علی خاص تبدیل به ویژگی‌های پدیداری یا فیزیکی می‌شوند.

برخی یگانگانگاران راسلی که گرایش فیزیکالیستی را پذیرفته‌اند، همه‌روان‌نگاری را به عنوان نتیجه و لازمه یگانگانگاری راسلی انکار کرده‌اند و آن را نتیجه‌ای نه ضروری که اضافه بر آن می‌دانند؛ اما به نظر می‌رسد در صورت ذاتی بودن ویژگی‌های پدیداری و آگاهی برای ماده و میکروفیزیکی‌ها چنین نتیجه‌ای ضروری باشد. چنان‌که دیدیم، فیزیکالیست‌ها آگاهی را از جمله ویژگی‌های بنیادی و ذاتی برای ماده دانسته‌اند؛ پس همه‌روان‌نگاری تنها نتیجه تفسیر پدیداری از ویژگی‌های ذاتی نیست، بلکه حتی در تفاسیر فیزیکالیستی نیز با در نظر گرفتن ذاتی بودن آگاهی برای ماده - هرچند فیزیکی دانستن آن - لازم می‌آید. چنان‌که استراسون تأکید دارد، به نظر می‌رسد در صورت پایبند بودن به قواعد ماده‌انگاران، پذیرفتن همه‌روان‌نگاری ضروری خواهد بود: درحقیقت من فکر می‌کنم پذیرفتنی‌ترین گرایش ماده‌انگاری، ماده‌انگاری همه‌روان‌انگاران است... و معقول خواهد بود که نظریه ماده‌انگاری شامل این ادعا باشد که تمام پدیده‌های انضمامی موجود دارای هستی غیرذهنی (Non-mental) و غیرتجربی (Non-experiential) هستند، به هر حال وجودی ذهنی و تجربی هم دارند. مرتبط با پدیده‌های ذهنی، ماده‌انگاری ادعا می‌کند که هر پدیده خاص ذهنی علاوه بر موجودیتی ذهنی دارای وجودی غیرذهنی هم هست (Strawson, 2008, p.166).

نتیجه آنکه همه‌روان‌نگاری خواه در ابعاد ریزذرات یا غیر از آن، می‌تواند از نتایج

معقول یگانه‌انگاری راسلی باشد و در کنار آن، رد نوحاسته‌گرایی که نیگل\* بر آن تأکید دارد (Nagle, 1979, p.182)، این نتیجه را تقویت می‌کند؛ اما برای حل مسئله ذهن و بدن که ویژگی‌های پدیداری را ذاتی ریزذره‌ها می‌دانند، با اشکالات دیگری مواجه است که در پذیرش یگانه‌انگاری راسلی تردید ایجاد می‌کند و تا جایی این نگاه را به دست می‌دهد که با وجود تلاش‌ها برای حل مسئله، یگانه‌انگاری راسلی نیز ناکام بوده است.

### ه) مسئله ترکیب و چند اشکال دیگر

در توضیح یگانه‌انگاری راسلی به ویژگی‌های پدیداری اشاره کردیم که از ویژگی‌های ذاتی ریزذرات هستند؛ به عبارت دیگر تمام تجربیات پدیداری (Macroexperient) ما ساخته‌شده از تجربیات پدیداری ذره‌ای است (Microexperient) که به معنای در نظر گرفتن تجربه پدیداری برای ریزذره‌هاست.

مطابق نظر چالمرز اگر در داشتن را  $Q$  بنامیم،  $Q$  ساخته شده (Constitute) از ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای به نام  $M$  است؛ به طوری که  $M$  و  $Q$  شرط لازم و کافی برای داشتن تجربه پدیداری درد هستند و در نتیجه از این مسیر است که با در نظر گرفتن این میکروذرات می‌توانیم علت بودن حالات ذهنی را با بسته بودن علت در هویات فیزیکی ذره‌ای تطبیق بدهیم (Goff, 2012, p.382)؛ یعنی این‌همانی میان ریزذرات و ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای و همچنین رابطه علی میان ریزذرات و هویات فیزیکی، می‌تواند رابطه علی میان ویژگی‌های پدیداری و فیزیکی را تبیین کند.

چالمرز همه‌روان‌انگاری را دو دسته می‌کند. همه‌روان‌انگاری مقوم (Constitutive)

\* استدلال نیگل تکیه بر آن دارد که ممکن نیست ویژگی‌ای به یکباره در سیستم‌های پیچیده ظاهر شود و لاجرم هر ویژگی یا به طور مستقیم از ویژگی‌های پایه ناشی می‌شود و یا از اجزای سازنده و تأثیراتی که ترکیب این اجزا بر یکدیگر دارند. در نتیجه ظهور آگاهی از یک سیستم پیچیده ممکن نیست مگر آن‌که بر اساس اجزای سازنده و یا ترکیب آن‌ها تبیین داشته باشد.

(panpsychism) و غیرمقوم (Nonconstitutive panpsychism). در همه‌روان‌نگاری مقوم، ویژگی‌های پدیداری کلان تابع ریزذرات هستند و در غیرمقوم این، تابعیت مطرح نیست؛ اما دلیل چالمرز برای انتخاب این نوع همه‌روان‌نگاری، حل مشکل علیت حالات ذهنی و نسبت آنها با ویژگی‌های فیزیکی است (Chalmers, 2013b, p.4). در حالت همه‌روان‌نگاری مقوم ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای به واسطه این‌همانی با ریزذرات در علیت مؤثرند. ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای و این‌همانی آنها با ریزذرات برهم‌کنش ذهن و بدن را توجیه می‌کند؛ چراکه ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای همراه ریزذرات در علیت شرکت می‌کنند و بسته‌بودن علیت در جهان فیزیکی نیز به واسطه همین این‌همانی حفظ می‌شود؛ درحالی‌که به گفته چالمرز در همه‌روان‌نگاری غیرمقوم مشکل رابطه ذهن و بدن کماکان برقرار است.

حال مشکل ترکیب در اینجا مطرح می‌شود که چگونه ترکیب ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای منجر به پدیدآمدن ویژگی‌های پدیداری مرسوم می‌شود؟ اگر از منظر فاعل شناسا در نظر بگیریم، چگونه ترکیبی از فاعل‌های شناسا در سطح ریزذرات (Microsubject) می‌تواند تبدیل به یک فاعل شناسا چون انسان (Macrosubject) بشود؟ یا به تعبیری دیگر با وجود فاعل شناسا بودن ریزذرات، آیا وجود فاعل شناسای دیگری ممکن یا قابل توجیه است؟

پرسش دیگر در مورد ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای و ترکیب آنها در تبدیل شدن به پدیدارها در مقیاسی است که ما آنها را درک می‌کنیم. این ذرات چگونه می‌توانند تبدیل به رنگ و صدا و دیگر تجربیات پدیداری باشند که ما در تجربیات خود داریم؟

اشکال دیگر در مورد ساختار است؛ ساختاری که بر اساس آن ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای ترکیب می‌شوند و تجربه‌های پدیداری ما را شکل می‌دهند. به نظر می‌رسد ساختارهای فیزیکی کاملاً متفاوت از ساختارهایی است که تجربیات پدیداری ما را می‌سازند و این درحالی است که ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای باید در ساختاری نزدیک به ریزذره‌ها قرار بگیرند- ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای را تجربه پدیداری ریزذره‌ها

معرفی کردیم - چراکه در همه‌روان‌نگاری مقوم، به این‌همانی ریزذرات و ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای قائل هستیم. در نتیجه باید انتظار داشته باشیم که ساختار ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای که ویژگی‌های پدیداری کلان را می‌سازند، با ساختار ریزذرات که ویژگی‌های فیزیکی را می‌سازند، یکسان باشد؛ اما این با شهود ما سازگار نیست. چگونه ممکن است نتیجه ترکیب در چنین ساختاری، تجربیات پدیداری باشند؟

اگر بخواهیم این سه دسته سؤال را که از چگونگی تبدیل ریزذرات و ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای به فاعل شناسا، تجربیات پدیداری و ساختارهای ذهنی ناشی شده، در یک مسئله جمع‌بندی کنیم، به این سؤال واحد می‌رسیم که چگونه ممکن است تجربیات پدیداری ذره‌ای به شعور و آگاهی انسانی منجر شود؟

همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره شد، چالمرز از ایده ویژگی‌های پدیداری پایه (Proto-phenomenal) نیز صحبت می‌کند؛ با این توضیح که ریزذره‌ها دارای ویژگی‌های پدیداری نیستند؛ اما دارای ویژگی‌هایی هستند که کیفیات پدیداری را می‌سازند و اینچنین سعی می‌کند از نتایج عجیبی که ممکن است در همه‌روان‌نگاری به آن برسد، دوری کند. با فرض پذیرش این ایده، بازهم مشکلات ترکیب وجود دارد؛ هرچند دسته اول سؤال که بر سر فاعل شناسا بود، اینجا مطرح نیست؛ چراکه در این گرایش از یگانه‌نگاری ریزذرات خودشان فاعل شناسا نیستند؛ اما پرسش بزرگ‌تری مطرح می‌شود که چگونه ممکن است ترکیب ذراتی که خود ادراک‌کننده پدیدارها نیستند، فاعل شناسا بسازد؟

به هر روی به نظر می‌رسد هر دو گرایش از یگانه‌نگاری راسلی، چه آن دسته که برای ریزذرات کیفیات پدیداری را اثبات می‌کنند و چه دسته دیگر که ویژگی‌های پدیداری پایه را دچار مشکل ترکیب و چگونگی ساختن آگاهی در مقیاس کلان هستند و این اشکال - چنان‌که چالمرز به آن اعتراف می‌کند (2013b, p.7) - بزرگ‌ترین چالش برای یگانه‌نگاری راسلی است.

اگر بخواهیم مسئله ترکیب را با اشکال اصلی، یعنی داشتن یک فاعل شناسای متمایز

از ریزذرات پی بگیریم، به استدلالی علیه همه‌روان‌نگاری مقوم می‌رسیم که چالمرز آن را بازنویسی استدلال ویلیام جیمز می‌داند:

۱. اگر همه‌روان‌نگاری مقوم درست باشد، وجود ریزفاعل‌های شناسا با همراه تجربیاتی مشخص، وجود یک فاعل شناسای متمایز را ضروری می‌کند.
۲. ممکن نیست وجود ریزفاعل‌های شناسا همراه تجربیاتی مشخص، وجود یک فاعل شناسای متمایز را ضروری کند.

نتیجه: همه‌روان‌نگاری مقوم غلط است.

مشخص است که در این استدلال، مقدمه دوم نقش اصلی را بازی می‌کند و اگر بتوانیم مقدمه دوم را رد یا اثبات کنیم، به درستی یا غلط بودن استدلال می‌رسیم. در اینجا نیز چالمرز برای اثبات این مقدمه بار دیگر سراغ استدلال تصورپذیری می‌رود:

۱. برای هر مجموعه‌ای از فاعل‌های شناسا، وجود آنها به همراه داشتن تجربیاتی مشخص بدون حضور هیچ فاعل شناسای دیگری قابل تصور است.
۲. قابل تصور بودن وجود مجموعه از فاعل‌های شناسا بدون حضور فاعل شناسای دیگری، ممکن بودن آن را می‌رساند.

نتیجه: برای هر مجموعه‌ای از فاعل‌های شناسا ممکن است مجموعه بدون وجود فاعل شناسای دیگری وجود داشته باشد.

درواقع فرمول‌بندی این استدلال مشابه همان استدلال تصورپذیری است که چالمرز با استفاده از آن توانست به رد فیزیکیالیسم با ضرورت پیشینی برسد:

۱. وجود ریزفاعل‌های شناسا بدون فاعل شناسا در مقیاس بزرگ قابل تصور است.
۲. اگر قابل تصور است، به‌طورمتافیزیکی ممکن است.
۳. اگر وجود ریزفاعل‌های شناسا بدون فاعل شناسا در مقیاس بزرگ ممکن باشد، همه‌روان‌نگاری مقوم غلط است.

نتیجه: همه‌روان‌نگاری مقوم غلط است.

همین‌طور این استدلال را برای دو قسم دیگر اشکالات می‌توان اقامه کرد؛ بدین

صورت که وجود ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای بدون وجود ویژگی‌های پدیداری کلان و ساختاری برای ویژگی‌های پدیداری قابل تصور است و در نتیجه به صورت متافیزیکی ممکن هستند؛ درحالی‌که این «ممکن بودن» پنسایکیزم را دچار مشکل می‌کند.

استدلال دیگری نیز بر اساس درون‌نگری اقامه می‌شود با این فرمول‌بندی که:

الف) با درون‌نگری ذات (Nature) آگاهی برای ما آشکار می‌شود.

ب) اگر همه‌روان‌نگاری مقوم درست باشد، آگاهی از ریزذراتی ساخته شده که

دارای تجربیات پدیداری هستند.

ج) پس ذات آگاهی نیز مقوم است.

د) مقوم‌بودن ریزذرات با درون‌نگری برای ما آشکار نمی‌شود.

نتیجه: پنسایکیزم مقوم غلط است.

چالمرز در پاسخ این اشکال که در مقاله فیلیپ گوف (2006) مطرح می‌شود،

استدلال را رد می‌کند؛ با این توضیح که درست است آگاهی به واسطه و مبتنی بر

ریزذرات ساخته شده و آگاهی‌ای که ما با درون‌نگری و شهود به آن می‌رسیم

تشکیل شده و قوام‌یافته از اجزا نیست، آنچه در تجربیات پدیداری ما آشکار می‌شود،

آگاهی همراه ذات و سرشت خودش است نه همراه علت آگاهی و چیزی که آگاهی و

تجربیات پدیداری ما بر اساس آن به وجود آمده است (Chalmers, 2013b, p.13).

آخرین استدلال که به نظر از مهم‌ترین اشکالات وارد بر همه‌روان‌نگاری مقوم و

یگانه‌نگاری راسلی است، از این قرار است:

۱. ساختارهای ویژگی‌های پدیداری، ذره‌ای متناظر ساختارهای ریزذرات است

(یگانه‌نگاری راسلی).

۲. ساختارهای ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای ساختارهای کلان و تجربیات پدیداری

مرسوم را می‌سازند (همه‌روان‌نگاری مقوم).

۳. ساختارهای ریزذرات، هویات فیزیکی را می‌سازند.

۴. ساختارهای هویات فیزیکی، متناظر با ساختار تجربیات پدیداری نیستند.

نتیجه: همه‌روان‌نگاری مقوم غلط است.

در این استدلال، مقدمه اول برآمده از مونیسم راسلی است که ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای را برای ریزذرات، ذاتی می‌داند. مقدمه دوم قوام‌یافتن تجربیات پدیداری از ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای را تأیید و با همه‌روان‌نگاری مقوم تکه دیگر پازل را کامل می‌کند. با در نظر گرفتن این دو مقدمه در کنار شهودی که ما از آگاهی داریم، ما را به رد همه‌روان‌نگاری مقوم به عنوان نتیجه یگانگانگاری راسلی می‌رساند.

پاسخ‌هایی را که بر اشکال ترکیب گفته شده است، می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد؛ پاسخ‌هایی که همه‌روان‌نگاری مقوم را رد می‌کند و برای رهایی از مشکل ترکیب به انواع دیگر آن روی می‌آورند که غالباً این دسته از پاسخ‌ها با مشکل عدم تبیین رابطه علی بین ذهن و بدن مواجه‌اند. گفتیم دلیل اصلی برای انتخاب این نوع همه‌روان‌نگاری توانایی تبیین رابطه علی است؛ چراکه با تشکیل شدن تجربیات پدیداری از ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای و این‌همانی ریزذرات و ویژگی‌های پدیداری ذره‌ای (یگانگانگاری راسلی) می‌توان رابطه علی را در کنار بستر علی توجیه کرد.

دسته دیگر که همه‌روان‌نگاری مقوم را می‌پذیرند، برای مسئله ترکیب با در نظر گرفتن این گرایش راه حل ارائه می‌کنند که به نظر بهترین آنها راه حل که فیلیپ گوف (2009) باشد و آن راه حل، وجود یک رابطه پیوند پدیداری (Phenomenal bonding) در بین ریزفاعل‌های شناساست. نسبت بین این روابط پدیداری و روابط فضازمانی و علی که بین ریزذرات وجود دارد، مانند ویژگی‌های غیرذاتی و ذاتی تبیین می‌شود؛ یعنی همان‌طور که ویژگی‌های ذاتی و غیرمشروط، پایه‌ای برای ویژگی‌های فضازمانی بودند، این روابط پدیداری نیز پایه‌ای برای روابط علی و ساختاری مرسوم در بین ریزذرات هستند که فیزیک به ما نشان می‌دهد:

پیوند پدیداری را روابطی تعریف می‌کنیم که وقتی فاعل‌های شناسا نسبت به هم در آن روابط قرار می‌گیرند، وجود یک فاعل شناسای دیگری ضروری می‌شود... در همان مسیر می‌توانیم روابط متفاوت‌تری را تعریف کنیم. «پیوند فیزیکی به پدیداری» روابطی که ذرات فیزیکی غیرآگاه در آن شرکت دارند، در

آن، وجود فاعل شناسا ضروری شده است... وضعی از امور که گروهی از ذرات فیزیکی غیرآگاه در نسبت و روابطی با یکدیگر هستند که پیوند فیزیکی به پدیداری آن را ضروری کرده است (Goff, 2009, pp.133-134).

این روابط پدیداری این‌طور توضیح داده می‌شوند که اگر برای مثال دو ریزفاعل شناسا دارای چنین رابطه‌ای باشند، هر دو با یک فاعل شناسای سومی که ترکیبی از این دو است، دارای آگاهی و تجربه پدیداری هستند. درواقع این روابط پدیداری سبب می‌شود ریزفاعل‌های شناسا در یک حالت قرار گرفته و با یک فاعل شناسای واحدی صاحب آگاهی و تجربه پدیداری خواهند بود؛ به این معنا که ریزذرات تا قبل از ترکیب دارای آگاهی و ویژگی‌های پدیداری فردی بودند که با قرارگرفتن در این روابط پدیداری آگاهی فردی و شخصی را از دست داده و با فاعل شناسای دیگری مدرک خواهند بود.

این پاسخ به نظر می‌رسد بیشترین هماهنگی را با ایده یگانه‌انگاری داشته باشد؛ زیرا فاعل شناسا و همه‌روان‌انگاری ساختاری حفظ می‌کند و انسجام این نظریه را با پایه‌گذاری کردن روابط علی و ساختاری ریزذرات بر روابط پدیداری ذره‌ای که خودشان از ویژگی ذاتی ریزذرات هستند، تقویت می‌کند.

اشکالات دیگری نیز بر این نظریه وارد شده که به نظر می‌رسد به همان اندازه مشکل‌ساز باشد؛ به طوری که شاید بتوان گفت ریشه مسئله ترکیب و چگونگی ترکیب آگاهی و سایر تجربیات پدیداری از میکروذرات همین مسئله باشد.

چنان‌که گفته شد، یگانه‌انگاران راسلی ایده یگانه‌انگاری را با در نظر گرفتن نوع ویژگی‌های ذاتی به چهار دسته تقسیم کردند. یگانه‌انگاران این ویژگی‌های ذاتی را پدیداری و پدیداری پایه می‌دانند. برخی دیگر این ویژگی‌ها را خشتی، یعنی نه ذهنی و نه فیزیکی و دسته‌ای دیگر، فیزیکی تعریف می‌کنند، هرچند در حال حاضر فیزیک متداول توانایی تبیین آنها را نداشته باشد.

با این همه به نظر می‌رسد با تحلیل این گرایش‌ها دوباره به دوگانه‌انگاری/



فیزیکالیسم می‌رسیم. در اینجا دو ادعا وجود دارد که گرایش ویژگی‌های پدیداری پایه را می‌توان به سه دسته دیگر تقلیل داد و در تبیین بعدی نشان می‌دهیم که یگانگانگاری خنثی تفاوتی با گرایش فیزیکالیستی راسلین مونیزم ندارد (Kind, 2015, p.411).

ابتدا به ویژگی‌های پدیداری پایه می‌پردازیم. چالمرز ویژگی‌های پدیداری پایه را چنان تعریف کرد که خود پدیداری نیستند، اما ویژگی‌های پدیداری را می‌سازند؛ ولی به نظر می‌رسد به غیر از سه‌گانه پدیداری/خنثی/فیزیکی جایی برای این تعریف باقی نمی‌ماند؛ چراکه این هویات که «ویژگی‌های پدیداری را می‌سازند» خود یا فیزیکی یا خنثی و یا پدیداری هستند؛ پس گرایشی خارج از سه‌گرایش گفته‌شده باقی نمی‌ماند. از آنجاکه خود این ویژگی‌های ذاتی طبق تعریف، پدیداری نیستند، یا باید خنثی باشند و یا فیزیکی.

ویژگی‌های ذاتی که در تعریف یگانگانگاری راسلی آمده بود، دو وجه داشت: ابتدا اینکه پایه‌ای برای دیگر ویژگی‌های فیزیکی و متداول در فیزیک بود و دیگر اینکه فیزیک رایج، تبیینی برای آنها ندارد. تقسیم‌بندی که از *استالجر* نقل کردیم، بر این اساس بود که ویژگی‌های فیزیکی یا مبتنی بر تئوری هستند و یا مبتنی بر شیء و ذات فیزیکی، چه بسا ویژگی‌هایی که ذاتاً فیزیکی باشند؛ اما فیزیک و نظریه‌های فیزیکی، تبیینی برای آن نداشته باشند.

برای حذف گرایش دیگر یگانگانگاری راسلی، یعنی گرایشی که ویژگی‌های ذاتی را خنثی تعریف می‌کند، می‌توان از نظریات فیزیکالیستی استفاده کرد؛ با این توضیح که تبیین *استالجر* برای ویژگی‌های ذاتی که آن را فیزیکی می‌داند، اما نظریه‌های فیزیکی در مورد آن سکوت می‌کنند، کفایت می‌کند و او بدون افزودن سنخ دیگری از موجودات می‌تواند دو مؤلفه اصلی یگانگانگاری راسلی برای ویژگی‌های ذاتی را تأمین کند. با فیزیکی در نظر گرفتن ویژگی‌های ذاتی، نیازی به وجود هوایاتی خنثی که نه فیزیکی و نه پدیداری باشند، نیست؛ پس می‌توان ویژگی‌های ذاتی را تعریف کرد که خود پدیداری نیستند و فیزیکی‌اند؛ اما ویژگی‌های پدیداری را می‌سازند، بی‌آنکه نیاز به تعریف

هویات خنثی و ویژگی‌های پدیداری پایه باشد.

نتیجه این دو ادعا آن است که گرایش‌های چهارگانه مونیزم راسلی در واقع دو گرایش اصلی را تشکیل می‌دهند که در یکی ویژگی‌های ذاتی خود پدیداری‌اند و در دسته دیگر فیزیکی‌اند، اما کیفیات پدیداری را می‌سازند.

اشاره کردیم که چالمرز و دیگر یگانگانگاری این ایده را جایگزینی برای دوگانه فیزیکالیسم/دوئالیسم می‌دانند، با این تفاوت که اشکالات وارد بر آنها بر این راسلین مونیزم وارد نیست؛ اما منتقدان این تئوری (Kind, 2015) این ادعا را نمی‌پذیرند. در نظر آنها تفسیرهای چهارگانه به همان اختلاف فیزیکالیسم و دوئالیسم باز می‌گردد؛ چراکه در گرایشی که ویژگی‌های ذاتی را پدیداری دانستیم، همان دوگانه پدیداری/فیزیکی و بر پایه همین دوگانه، مسئله ترکیب برقرار است و آنجا که ویژگی‌های ذاتی، فیزیکی بودند، باید چگونگی بروز چنین خواصی از هویتی با ذاتی فیزیکی تبیین شود. ممکن است دلایلی وجود داشته باشد که نشان دهد یگانگانگاری پدیداری، دوئالیسم سنتی و یگانگانگاری فیزیکی، فیزیکالیسم را اصلاح کرده است. اما - با وجود اصلاحاتی - دوگانه‌ی مرکزی و اصلی (دوئالیسم / فیزیکالیسم) در فلسفه ذهن دست‌نخورده باقی مانده است (Kind, 2015, p.420).

با وجود آنکه یگانگانگاری راسلی ادعا می‌کند توانسته است از پس مشکلات دوگانه دوئالیسم و فیزیکالیسم بر آید، به نظر می‌رسد مشکل اصلی که وجود شکافی تبیینی و به تبع آن، شکافی هستی‌شناختی بین ویژگی‌های فیزیکی و پدیداری است، بر داشته نشده و از همین جا مشکلاتی چون همین مسئله دوگانه دوگانه‌انگاری، فیزیکالیسم و مسئله ترکیب بر می‌آید که چگونه ممکن است ریزذرات هرچند ویژگی‌های پدیداری داشته باشند یا قادر به ساختن کیفیات پدیداری باشند، آگاهی ما را چنان‌که درک می‌کنیم، بسازند.

چالمرز با استفاده از استدلال تصورپذیری، قابل‌تصور بودن زامبی را دلیلی برای رد فیزیکالیسم دانست؛ درحالی‌که می‌توان چنین استدلالی را برای پنسایکیزم و مونیزم راسلی اقامه کرد. تصور کنید فرد (A) و فرد (B) دقیقاً در یک حالت ذهنی قرار دارند

و یک حالت پدیداری و آگاهانه را تجربه می‌کنند. طبق ایده یگانه‌انگاری راسلی باید در یک حالت فیزیکی یکسان قرار گرفته باشند؛ چراکه تجربه‌های پدیداری، بنیادی برای ویژگی‌های فیزیکی محسوب می‌شوند و می‌توانند ویژگی‌های فیزیکی را ضروری کنند؛ اما این درحالی است که حالت فیزیکی غیریکسان فرد A و B قابل تصور است.

یا می‌توان به‌طورموازی در مقابل استدلال تصویرپذیری، زامبی<sup>۱</sup> را تصور کرد که حالات ذهنی کاملاً شبیه به انسان دارد و تمام ویژگی‌های پدیداری و آگاهانه را تجربه می‌کند، با این تفاوت که ویژگی‌های فیزیکی، مغز، حتی بدن او شبیه انسان نیست. زامبی<sup>۱</sup> قابل تصور است و این قابل‌تصوربودن او را از منظر متافیزیکی ممکن و در نتیجه ضرورت بنیادی‌بودن آگاهی و ویژگی‌های پدیداری را برای ویژگی‌های فیزیکی رد می‌کند؛ پس همان‌طور که در استدلال زامبی ردی بر بنیادی‌بودن ویژگی‌های فیزیکی و ضروری‌شدن ویژگی‌های غیرفیزیکی از آنهاست، این استدلال نیز ردی بر ضروری‌شدن ویژگی‌های فیزیکی به وسیله بنیادهای ذهنی و پدیداری است.

۱. زامبی<sup>۱</sup> قابل تصور است

۲. اگر زامبی<sup>۱</sup> قابل تصور باشد، آن‌گاه به لحاظ متافیزیکی زامبی<sup>۱</sup> ممکن است.

نتیجه: اگر زامبی<sup>۱</sup> ممکن باشد، آن‌گاه یگانه‌انگاری راسلی و همه‌روان‌انگاری غلط است؛ چراکه طبق این نظر ویژگی‌های پدیداری، ویژگی‌های فیزیکی را ضروری می‌کنند و بنیادی برای آنها هستند.

به نظر می‌رسد شهود این دو استدلال (زامبی و زامبی<sup>۱</sup>) برآمده از تفاوت و شکاف هستی‌شناختی است که از شکاف تبیینی و معرفت‌شناختی ناشی شده است که چالمرز (2003) مشابه آن را برای رد فیزیکالیسم استفاده می‌کند.

۱. بین ویژگی‌های پدیداری و فیزیکی شکاف معرفت‌شناختی وجود دارد.
۲. اگر بین ویژگی‌های فیزیکی و غیرفیزیکی شکاف معرفت‌شناختی وجود داشته باشد، ناشی از شکاف هستی‌شناختی است.

نتیجه: فیزیکیالیسم و همه‌روان‌انگاری غلط است.

یگانه‌انگاری زمانی می‌تواند از پس مسئله برهم‌کنش ذهن و بدن و رابطه علی میان این دو در دوئالیسم و مشکل تبیین ویژگی‌های منحصربه‌فرد آگاهی و تجربه‌های پدیداری در فیزیکیالیسم بر آید که بتواند شکاف هستی‌شناختی بین ویژگی‌های پدیداری و فیزیکی را از میان بر دارد و در واقع یگانه‌انگاری آنجاست که محقق شده است.

در گرایش پدیداری یگانه‌انگاری راسلی هنوز با دوگانه‌ای از ویژگی‌های پدیداری و فیزیکی مواجه‌ایم و نسبت این دو ویژگی به روشنی مشخص نیست. اگر ویژگی‌های پدیداری که ذاتی‌اند، پایه‌ای برای ویژگی‌های فیزیکی به شمار می‌آیند، همان‌طور که چالمرز به این گرایش می‌پردازد، مسئله نسبت میان این دو سنخ از ویژگی‌ها و در واقع رابطه ویژگی پدیداری و فیزیکی مشخص و تبیین نشده و در نتیجه این پرسش بی‌پاسخ مانده است که اگر به‌وجود آمدن ویژگی غیرفیزیکی از فیزیکی ممکن نیست، عکس این رابطه چگونه برقرار است؟ یعنی ویژگی فیزیکی چگونه از ویژگی غیرفیزیکی به وجود می‌آید یا ضروری می‌شود؟ و در ادامه همین پرسش، بر آیند ویژگی‌های فیزیکی و غیرفیزیکی در ریزذرات چگونه منجر به وجود آگاهی انسانی می‌شود؟ که در واقع چالش اصلی در مسئله ترکیب بر سر همین چگونگی به‌وجود آمدن ویژگی‌های پدیداری از ریزذرات است و به نظر می‌رسد تفسیر دیگری از مسئله ذهن-بدن است.

همچنین اگر آنچنان‌که یگانه‌انگاری راسلی با تفسیر فیزیکی به آن گرایش دارد، این ویژگی‌های ذاتی را فیزیکی بدانیم، باید توضیح مشخصی داشته باشیم که چرا ویژگی‌هایی که ذات فیزیکی دارند، دارای خواصی کاملاً متضاد از دیگر ویژگی‌های فیزیکی هستند. این دو سنخ از ویژگی‌های فیزیکی با خواصی کاملاً متفاوت چگونه متعین می‌شوند.

به هر حال به نظر می‌رسد تا زمانی که دو طیف از ویژگی‌ها با مبنایی متافیزیکی به این‌همانی نرسیده باشند، نه تنها این مشکلات غیر قابل حل خواهند بود که به‌واقع یگانه‌انگاری هم محقق نشده است؛ چراکه در هر دو تعبیر فیزیکیالیستی و پدیداری،

رابطه میان ویژگی‌های ذاتی و ویژگی‌های پدیداری مرسوم می‌گردد که در تجارب به آنها دست پیدا می‌کنیم، تبیین نشده که مشکل ترکیب نیز از همین عدم تبیین بر می‌آید. همچنین برای رسیدن به این‌همانی میان ویژگی‌های فیزیکی و پدیداری، نیازمند مبانی متافیزیکی هستیم که یگانگانگاری راسلی فاقد است؛ مبانی‌ای که بتواند در عین اصالت قائل شدن برای ویژگی‌های متفاوت، تمایزات را به وحدت برساند یا بر مبنایی واحد آن را توجیه کند و از مسیر برداشتن این دوگانه به یگانگانگاری برسد و درواقع این‌همانی ذهن و بدن، بعد از آن، هم‌روانگاری نتیجه استدلال متافیزیکی و جهان‌شناختی آن باشد.

### نتیجه‌گیری

یگانگانگاری راسلی با ایده خود ویژگی‌های پدیداری و در معنایی عام‌تر ذهن را به ذات ماده ارجاع دادند و توانستند از دوگانه فیزیکالیسم/دوئالیسم سنتی و اشکالاتی که بر هر کدام وارد بود، دور شوند. ویژگی‌ها را به دو دسته بنیادی-ذاتی و وابسته-غیرذاتی تقسیم و تبیین آگاهی را به ویژگی‌های بنیادی و ذاتی واگذار کردند که علم فیزیک در شناخت آن ناتوان است؛ اما گرایش‌های متفاوت یگانگانگاری راسلی با مسائلی دست به گریبان‌اند که در صورت تحلیل آنها به همان اشکالات فیزیکالیسم/دوئالیسم سنتی می‌رسیم که مشکل ترکیب از جمله آن است. در نتیجه این‌گونه به نظر می‌رسد که دوگانه فیزیکی و غیرفیزیکی برداشته نشده و درواقع یگانگانگاری محقق نشده است و تا زمانی که مرز بین دوگانه ذهن و بدن از بین نرود، مشکلات مترتب بر آن-که اشاره کردیم- بر جای خود باقی خواهد ماند و این مهم زمانی حاصل می‌شود که فراتر از ذهن و ماده مبدئی مشترک داشته باشند.

## منابع و مأخذ

1. Alter, T & Nagasawa, Y.; "What Is Russellian Monism?", **Consciousness In the Physical World**; Oxford University Press: USA, 2012, pp.422-453.
2. Alter, T & Howell, R.; "The Short Slide from A Posteriori Physicalism to Russellian Monism", **Consciousness in the Physical World**; Oxford University Press USA, 2015, pp.277-300.
3. Block, N.; "Concepts of Consciousness", **the Philosophy of Mind**; Oxford: Blackwell, 1995, pp.206-217.
4. Chalmers, D.; **The Conscious Mind**; Oxford: University of Oxford Press, 1996.
5. \_\_\_\_; "Consciousness and its Place in Nature", **the Philosophy of Mind**; Oxford: Blackwell, 2003, pp.247-72.
6. \_\_\_\_; "Panpsychism and Panprotopsychism", **Consciousness in the Physical World**; Oxford University Press : USA, 2013a, pp.246-277.
7. \_\_\_\_; "The combination problem for panpsychism"; 2013b, <http://consc.net/papers/combination.pdf>.
8. Clarke, D.; **Panpsychism and the Religious Attitude**; State University of New York Press, Albany, 2003.
9. Goff, P.; "Why panpsychism doesn't help to explain consciousness", **Mind That Abides: Panpsychism in the New Millennium**; Amsterdam: John Benjamins, 2009.
10. \_\_\_\_; "Against Constitutive Russellian Monism", **consciousness in the Physical World**; Oxford University Press, 2015, pp.370-401
11. James, W.; "Does "consciousness" exist?", **Essays in Radical Empiricism**; Lincoln, Nebraska: University of Nebraska Press, 1996.
12. Jackson, F.; "Epiphenomenal Qualia", **the Philosophy of Mind**; Oxford: Blackwell, 1982, pp.273-281.
13. Kind, A.; "Pessimism about Russellian Monism"; **Consciousness in the Physical World**; Oxford University Press, 2015, pp.401-422.
14. Maxwell, G.; "Rigid Designators and Mind- Brain Identity", **the Philosophy of Mind**; Oxford: Blackwell, .1978.

15. Montero, B.; "Russellian Physicalism", **Consciousness in the Physical World**; Oxford University Press, 2015, pp.209-224.
16. Nagel, T. "Panpsychism", **Nagel's Mortal Questions**; Cambridge: Cambridge University Press, 1979.
17. \_\_\_\_; "What Is It Like To Be a Bat", **Philosophy of mind**; Oxford University Press, 1974, pp.219-226.
18. Pereboom, D.; "Consciousness, Physicalism, and Absolutely Intrinsic Properties", **Consciousness in the Physical World**; Oxford University Press, 2015, pp.300-324.
19. Russell, B.; **The Analysis of Matter**; London: Kegan Paul, 1927a.
20. \_\_\_\_; **The Analysis of Mind**; George Allen and Unwin, 1921.
21. \_\_\_\_; **My Philosophical Development**; London: George Allen & Unwin Ltd., Republished by Routledge, 1959.
22. Skrbina, D.; **Panpsychism in the West**; Cambridge, MA: MIT Press, 2005.
23. Strawson, G.; "Realistic monism: Why physicalism entails panpsychism", **Consciousness in the Physical World**; Oxford University Press, 2015, pp.161-209.
24. Stubenberg, L. (2005/2010) "Neutral Monism", The Stanford Encyclopedia of Philosophy; Spring 2010 Edition In: <http://plato.stanford.edu/archives/spr2010/entries/neutral-monism/>.
25. Stubenberg, L.; "Russell, Russellian Monism, and Panpsychism", **Consciousness in the Physical World**; Oxford University Press, 2015, pp.58-91.
26. Shoemaker, S.; "Causality and Properties", **Time and Change**; ed. P. van Inwagen Dodrecht, The Netherlands: D. Reidel, 1980, pp.35-109.
27. Stoljar, D.; "Two Conceptions of the Physical", **the Philosophy of Mind**; Oxford: Blackwell, 2001, pp.311-329
28. \_\_\_\_; "Russellian Monism or Nagelian Monism?", **Consciousness in the Physical World**; Oxford University Press, 2015, pp.324-346.
29. Sprigge, T.; "Panpsychism", **Routledge Encyclopedia of Philosophy**; ed. Edward Craig; Routledge, New York: Routledge, 1998.

30. \_\_\_\_\_; "Panpsychism"; **The Stanford Encyclopedia of Philosophy**, In <http://plato.stanford.edu/entries/panpsychism/>, 2010.
31. Van Gulick, R.; (2014). "Consciousness", **The Stanford Encyclopedia of Philosophy** In <http://plato.stanford.edu/entries/consciousness/>.
32. Wishon, D.; "Russell on Russellian Monism", **Consciousness in the Physical World**; Oxford University Press, 2015, pp.91-121.